

نزدبان ترقی در اقلیم من

تألیف حسینعلی رضوی

انتشارات نوید شیراز



سناسه	:	رضوی، حسینعلی، ۱۳۳۲ -
عنوان نام	:	نردبان ترقی در اقلیم من / تالیف حسینعلی رضوی.
مشخصات بر	:	شیراز: نوید شیراز، ۱۳۹۳.
مشخصات	:	۱۰۴ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۱۹۲-۳۴۲-۵
وضعیت فهرست نویسی	:	فهرست نشده
موضوع	:	رضوی، حسینعلی، ۱۳۳۲ - یادداشت‌ها، طرح‌ها و غیره
رده بندی کنگره	:	۳۹۰ / ۸۶۱ / ۸۰۷۵ PIR
رده بندی دیویی	:	۸۱۶۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۶۴۰۹



نردبان ترقی در اقلیم من

حسینعلی رضوی

طرح جلد: نجمه شهابی □ لیتوگرافی: آرش □ چاپ: واصف □ ر. ۱۰۰ جلد
چاپ اول: ۱۳۹۳ □ حق چاپ محفوظ

ناشر: انتشارات نوید شیراز

دفتر شیراز - تلفن ۶۲-۲۲۲۶۶۶۱ نمابر ۰۷۱۱-۲۲۲۹۶۷۶ □ ص.پ.: ۱۶۶۶-۷۱۱

دفتر تهران - تلفن ۵۹۴۵-۸۸۹۰۵ نمابر ۰۲۱-۸۸۹۲۱۵۲۲

پست الکترونیکی: info@navideshiraz.com

وب سایت: www.navideshiraz.com

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۲-۳۴۲-۵ ISBN: 978-600-192-342-5

۴۵۰۰ تومان

تقدیم به تنه‌ها شهید رو چون
 او که مردانه خوابیده در خون
 غلی رضوی که بر طاغیان تاخت و
 کردستان را امن ساخت و
 تحکیم ایمان پرداخت و
 نگاه مظلومانه جان باخت
 پس از مرگ، خود را به یاد کوچ به وطن نینداخت،
 بلکه رودرهایی از تعلقات دنیایی خواند و همانجا ماند.

نام من اندر وطن بر سنگ تبر
 جسم من دور از وطن به جبهه
 مثله‌ام کردند و گشتند غیب
 اشک و چشمِ مادرم سیلاب و آب
 من به جنگ اندر بغریدم چو آب
 دشمنم روپاه و من مانده برب
 دشمنم را می‌شکستم در برب
 جنگ من مانند حیدر بد سرب
 دل بریدم زان چه دیدم در زمین
 تا سماواتی شدم از بحرِ شبیر^۱
 لیل قدرم ماه بدرم غرق نور
 من مکرّم، ماه تابانم به صبر

۱- شَیر: عطیه، بخشش، تا سماواتی شدم ... دریای بخشش الهی مرا آسمانی کرد. سکون [آب] در شعر از باب ضرورت است.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۷	گرگ مهربان	۹	مقدمه
۳۷	حساب کار	۱۳	بوستان دوستان
۳۸	تکبیر صبح	۱۳	پشتیبانی خلق حماسه خد
۳۹	چند حکایت	۱۴	معامله فضولی
۳۹	یک شهر آباد	۱۵	مغر جنجالی
۳۹	شک	۱۶	جدی نه شوخی
۳۹	دوره دور از درخت نمی افتد	۱۸	برخی آلودگی های قبل از ظهور
۳۹	ذوق بدو خوشحالی	۱۹	مثل ناتو
۴۰	ببخشید و ایستادن	۱۹	سوء مدیریت
۴۰	پهلوان سر درختان	۲۱	گهین
۴۰	عیب و حسن مطلق	۲۴	سمتیه
۴۱	خبر راه دور	۲۴	کیش
۴۲	کاظم آقا	۲۷	سلیقه
۴۳	تالو	۲۹	چه سود
۴۵	خاطره	۳۰	بی تعهد
۴۵	تفرقه	۳۲	یک سؤال در باره ازدواج
۴۶	قوت فرصت	۳۵	بوی حیل
۴۶	مکتب	۳۶	ستمگر

۶۶	چکیده‌های قلم (آی پدرها و مادرها)	۴۷	معجزه مشت و پشت
۶۷	نقش ثروت در سرنوشت انسان	۴۸	صلوات
۶۹	ذکر	۴۸	دیگ تمیز
۶۹	طلا و بلا	۴۹	بسمه تعالا
۷۰	نفاق	۴۹	ه آد فقیر
۷۰	کاسب بازار	۵۲	معد ۲۰
۷۱	فقر و حسد	۵۲	حجابات
۷۱	راست و دروغ	۵۳	دمو راس
۷۲	پشت در بسته	۵۳	سازش طبع کیم با جالب لثیم
۷۲	معلم	۵۴	بستن دروازه
۷۳	عالم و عامل	۵۴	بی خبر
۷۳	روز و شب	۵۵	آب باد
۷۴	ق	۵۶	بالا کجا است
۷۴	تلخ و شیرین	۵۷	مرگ بس
۷۵	اخلاص	۵۷	شوخی
۷۵	پدر	۵۷	مکافات عمل
۷۵	مادر	۵۸	چه فرقی بین کافر با مسلمان؟
۷۶	دختر	۵۸	فکاهی
۷۶	شور و شیرین	۵۸	حوصله‌ای به عمق دریا
۷۷	هوش	۵۸	هوله - دوله
۷۷	دوست	۶۴	ایران
۷۷	زن	۶۴	توجه
۷۸	مرد	۶۵	امروزی

۹۲	زمان	۷۸	شکر
۹۴	شخصیت	۷۸	سختی
۹۴	خر هزار طولیه	۷۹	زحمت و رحمت
۹۵	او یا ما	۷۹	گذر از ده پل
۹۵	غربتِ قُربَت	۸۰	ضعف
۹۶	راست و دروغ	۸۰	با
۹۶	کوشش	۸۱	کار
۹۷	ای زن	۸۲	تجرب و امتداد
۹۷	گوناگون	۸۲	مُرد
۱۰۰	مادر	۸۲	خورشید و خورشید
۱۰۱	مادر	۸۳	اعتماد
۱۰۳	منابع و مأخذ	۸۳	شتاب
		۸۴	دعا
		۸۴	چند کلمه دعا
		۸۵	زبان
		۸۶	بارندگی
		۸۶	نگاه
		۸۷	فوتبال
		۸۷	ظلم
		۸۸	عدد و خدا
		۸۸	علم
		۸۹	علم خدا
		۹۰	مرد و زن
		۹۱	علم و اسلام

مقدمه

من در سال ۱۳۳۲ در روزی که در فاصله ۷۰ کیلومتری شمال سیرجان در استان کرمان متولد شدم. در همان چارشنبه که به سن بلوغ رسیدم، ما تابستان‌ها را در قریه هفده چنار در فاصله چهار کیلومتری شمال روستای من گذراندیم.

من در روستای پسوجان در فاصله ده کیلومتری جنوب غرب روچون تحصیلات ابتدایی را تمام کردم و در دانشسرای عشایری شیراز شیرازی تدریس را آموختم و در استان‌های کرمان، فارس و هرمزگان، به تدریس پرداختم و تحصیلات عالی را در دانشگاه‌های آزاد جیرفت و استهبان به پایان رساندم و در رشته الهیات و معارف اسلامی لیسانس گرفتم.

از بیشتر استان‌های کشور دیدن کرده‌ام و مردم گوناگون را دیده‌ام. در سفرهایم به عراق اشغالی هم رفته‌ام. شنیدن حکایت پیش‌درآمد گذرمان از مرز، خالی از لطف نیست. به سعی همسر، هر دوی ما در کاروان زائران ثبت نام کردیم. تا آبادان با اتوبوس رفتیم. آنجا در خانهای نگهداری می‌شدیم. به علت کثرت زیاد از حد جمعیت نمی‌توانیم بگیم در آن خانه ساکن بودیم. دو روز در آنجا در نهایت فشردگی جمعیت سپری شد. شب دوم ساعت یک به از نیمه‌شب با صدای نفس به‌طوری که جوهر صوت آشکار نبود، امر به حرکت شدیم. ساکنان را برداشتیم. از کوچه مشرف بر اسکله گذشتیم. به حالت کمرخم در پشت خاکریز - بدون این که حتی صدای نفس خودمان را بشنویم - پیش رفتیم. ساعتی پشت خاکریز لب اسکله بزرگو^۱ کردیم. منتظر قایق بودیم. پس از ساعتی انتظار به فرمان کاروانسالار با همان هیأتی

۱ - بزرگو کردن: کز کردن، لب بردن و تپیدن هم گفته‌اند. این فعل هر شش صیغه‌اش کاملاً صرف می‌شود.

که آمده بودیم، به محلّ نگهداری برگشتیم. وقتی صبح شد، علّت این طرز رفتن و برگشتن را پرسیدم. گفتند مرزبان برای این که ساعتی مسیر را برای گذر به آن سوی مرز خالی بگذارد، مبلغ پانزده میلیون تومان مطالبه کرده؛ این مبلغ زیاد است. لذا برگشتیم تا فردا شب مبلغ یک و نیم میلیون تومان بپردازیم و هنگام عبور از مرز راه باز شود و کسی ما را نبیند. (تازه می فهمیدم که سفر ما و سایر کاروان ها قاچاق است.) شب بعد با روش شب پیش خود را به اسکا^۱ رساندیم، سوار قایق ها شدیم و از مرز گذشتیم.

در عراق اشغالی خرابی های فراوانی مشاهده کردم. مسلمانان امنیّت نداشتند. باچشمان خود می دیدم که: اشغالگران آمریکایی و متحدان شان خانه های آن ها را روی سرشان خراب می کردند. هوatan شان را از داخل خانه دستگیر می کردند و زیر باران مشت و لگد و قنداق تنگ محبّ معلومی می بردند. بعدها تلویزیون های دنیا فیلم هایی را نشان دادند که متجربان آمریکایی، عراقی ها را در زندان آبو غریب، وادار به تحمل وحشیانه ترین شکنجه ها می کردند. تنگ می زدند و در صورت شان ادرار می کردند. وقتی این تصاویر منتشر شد و جهانیان تقاضای محاکمه مجازات شکنجه گران وحشی را کردند، اوپاما رئیس جمهور دموکرات آمریکا، با این عمل به دستور دولت آمریکا صورت گرفته و شکنجه گران نباید محاکمه و مجازات شوند.

آری! این است وضع آمریکا که خود را حامی حقوق بشر؟ می خواند و طرفدار دموکراسی و آزادی قلمداد می کند و اوضاعی را که اعمال تجاوزگرانه و شرم آور و وحشیانه آمریکا را می بیند و غفلت او را در این کشور مترقی می پندارد. ولی حقیقت آن است که آمریکایی های قرن پانزدهم هجری و قرن بیست یک میلادی نه تنها از مردم غارتشین در هزاران سال پیش بهتر نمی اندیشند بلکه به موازات ترقیّت مادی شان، در معنویات، به ویژه درک حرّیت ملل، عقب گرد کرده اند.

از پادگان های مستحکم عراقی اثری جز زمین لرزیدن و جرجا نمانده بود. لاشه های سوخته تانک ها در پادگان هایی که دیوارهای دودزده شان سفت تر است، نشانگر آن بود که فولاد هم تاب مقاومت در مقابل بلای تهاجم ددمنشانه و غیر مسلحی آمریکا و متحدانش را نداشته است. همه خرابی ها یک زبان، دو حکایت را بیان می کردند: اول: حکام خام، موقع تنگ شدن دایره فشار، ملت ها را در کام اژدهای وحشت رها می کنند و بلافاصله را به دست ویرانی می سپارند و فرار می کنند!

دوم: «جهان استکبار دست نشاندهانش را مانند گوسفند پرواری چس می کند تا ذبح شان نماید.»

۱ - حد اقل دست آورد سفر من به عراق اشغالی این است که به مسؤولان هشدار دهم که مرزداران را زیر نظر داشته باشند.

خاطره: داستان برخورد من با چند نفر از نوجوانان عراقی در کوچه‌های کربلا شنیدنی است: از کوچه می‌گذشتم. می‌خواستم نان بخرم. چند نوجوان که قد و قواره‌هایشان آن‌ها را ۱۲ تا ۱۴ ساله نشان می‌داد، در سر راهم دیدم. مشغول بازی بودند. همین که چشم‌شان به من افتاد، سلام کردند. پاسخ‌شان را به زبان خودشان دادم:

علیکم السلام و رحمة الله و برکاته یا اعزائی: عزیزانم سلام و برکات خدا بر شما باد. همین که پاسخ من را شنیدند، دست از بازی کشیدند و باب گفت و گوی کوتاهی را شروع کردند (معلوم بود که می‌خواستند عربی صحبت کردن من با لهجه فارسی را که هیچ شباهتی به زبان عربی نداشت و بدون شک بی‌غلط نبود، بشنوند).

بیچه عربی: انت رب؟ آیا تو عربی؟

من: لا، انا فارسی. انا ایرانی. انا کرمانی: نه، بلکه من فارسم. ایرانی‌ام. اهل کرمانم.

الایرون کآ جنتا؟ همه ایران گلستان است؟

کانت ایران: جنت و لکن دژ بعضها صدام و انهدمها: تمام ایران آباد بود ولی

صدام بعضی جاهایش را دهم کرد و منهدم کرد.

فر صدام من قوات الامری: صدام از مقابل نظامیان آمریکایی گریخت.

نعم و اعلم: بله و می‌دانم.

انت ما فعلت فی ایران؟ تو این چه کار کردی؟

انا معلم. ادرس اللغة العربیة: من معلم زبان عربی را تدریس می‌کنم.

فی مدارس ایران؟ در مدرسه‌های ایران؟

نعم، فی مدارس ایران: بله، در مدرسه‌های ایران.

فی ایّ مرحلة؟ در چه مقطعی؟

فی مرحلة الثانویة. و انا الآن اذهب الى الخبازی لیشتري الخبز و امان الله. در مقطع متوسطه. و هم اکنون به نانوا می‌روم تا نان بخرم. خدا حافظ.

در حالی که همگی - مؤذنه و متواضعانه - مصافحه می‌کردند و گفتند:

مع السلامة: به سلامت.

وقتی برگشتم، آن‌ها را در کوچه ندیدم.

من به زحمت و پس از چند بار تکرار می‌فهمیدم که بیچه عرب‌ها چه می‌پنداشتند.

آن‌ها هم بدون تکرار، گفتار من را نمی‌فهمیدند. بله، عامل نفهمیدن منظور، قبل از تکرار، داشتن لهجه و عدم تسلط من بر زبان عربی بود.

یک بار دیگر هم به عربی صحبت کردم و پاسخ عربی شنیدم. نسخه‌ای در دستم بود

ولی دارو خانه را بلد نبودم. دست بر شانه یک مرد میانسال عرب زدم و پس از سلام و علیک پرسیدم:

أین الصَّیدلِیَّة؟ داروخانه کجا است؟

انگشتش را به طرف داروخانه دراز کرد و گفت: هُنَاک، هُنَاک: آنجا، آنجا، آنگاه فهمیدم که چند قدم بیشتر با کعبه مقصود فاصله ندارم.

یک مرتبه هم در یک سخنرانی مذهبی حاضر شدم و به جای فهمیدن جملات عربی که مسلسل وار از دهان یک روحانی عرب به پرواز در می آمد، به مطلبی مهم پی بردم: «هی، آلمان ایرانی از زبان عربی در حدّ حلّ تمرین است. بله، ما زبان عربی را تدریس می کنند ولی بر آن تسلّط نداریم. این امر لزوم تجدید نظر در نظام آموزشی را اجتناب ناپذیر می نماید. لازم است، معلمان عربی مدّتی در میان عرب ها بروند تا دقایق زبان عربی را از آن ها بیاموزند.» و بعد از این مدّعا خبرنگاران فارسی زبانند که در کشورهای غربی به راحتی از انگلیسی آن ها کج خبر می کنند ولی ما از خبرنگاران فارسی زبان در ممالک عرب زبان کمتر استفاده می کنیم.

من در جهانی زندگی می کنم که بیش از هفت میلیارد نفر انسان را در خود جا داده است. این جهان متعلّق من نیست، شمسی و جزء بسیار کوچکی از کهکشان راه شیری و ذره ای از جهان لایتناهی است.

جهان در زیر این نُه طاقی کسی نیست
چو خشخاشی بود بر روی دریا
تو پنداری کزین خشخاش چه می بینی

جهان و مکانی که من در آن زندگی می کنم، اقلیم من است. در این اقلیم بزرگ مردمانی با ایده های مختلف زندگی می کنند. دستیابی به همه آداب و سنن فرصتی به گستردگی همه تاریخ زندگی بشر می طلبد ولی «باب شش نمونه خروار»، به منظور جلب توجّهات به محیط زندگی به ذکر آن مقدار از مشاهدات به صرفت درجشان در این نوشتار باشد می پردازم. البته بیشتر آن ها متعلّق به سرزمینی است که در آن پرورش یافته ام زیرا آن ها را لمس کرده ام و بهتر از عهده بیان شان بر می آیم.

به امید آن که دیگران هم این راه را برای ضبط روش های زندگی و آغاز به طوری که بعد از این، جمیع جهات فرهنگ موجود بشری از فراموشی و مرگ در امان بماند و اقلّاً آداب فرهنگی در حال اضمحلال در کتابخانه ها نگهداری شود تا آیندگان از راه زندگی پیشینیان بی اطلاع نمانند و مثل مردم زمان ما برای کشف احوال گذشتگان نیاز به آن نداشته باشند. «فسیل ها» و استخوان های پوسیده نباشد.

بوستان دوستان

چو عمرت بیاید به سر ناگهان
 به سعادتی نگر تا چه پندت دهد
 چه بهتر گذاری ز خویشتن به جا
 بیای و دی ماه و اردیبهشت
 بگیری دامن اجل دامنست بی امان
 تو، شرحی که باشد به حالت گوا
 گوا پند آحلی ز قنندت دهد
 بیاید که ما خاک باشیم و خشت
 گذشتیم بر خاک بسیار کس
 بیایند و بر خاک ما بگذرند
 نشینند با یکدیگر دوستان
 که بوستان دوستان بود ماندگار
 به نقلی چو نقلی مُسلم شوی
 که در جمع دوستان گزین شوی

پستی خن - حمایت خدا

یکی را دعوت کردند. در ضیاع مهمانان ایرانیه کتکش زدند و خائنانه سر و صدا راه انداختند. ۱۰ نفر از همسایه‌ها شهادت دادند که مهمان به خانه میزبان هجوم برده و اهل و عیالش را مصدوم کرده است. مهمان مظلوم اعلام کرد که قصد رجوع به محکمه را ندارد. میزبان به پشتیبانی شهود کذاب، ۴ نفر شاکی، یک نفر وکیل و برنامه ریزی ماهرانه عریضه نویسه، شکایت کرد. ۶ نفر شهود مهمان عذاب الهی را بر سر او نمودند و از ادای شهادت به حق خودداری کردند. مهمان مظلوم هم به خدا اعتماد نمود. مهمان کذب شهود میزبان در مراحل مختلف رسیدگی چندانگانه شد. نهایتاً میزبان با آنکه ظلمت پشتیبان، بدون تقاضای مهمان ستمدیده، دیه جراحاتی را که بر بدن مهمانش وارد شده بود، به حساب دادگستری واریز کرد. و اینگونه ۲۲ نفر فتنه‌انگیز حبله‌گر از عهده خدای احدی نیامدند. یکی از شاهدان دروغگو کارمند دفتر عالی‌رتبه‌ترین عالم شهرستان بود! «و سروا مکانه و الله خیر الماکرین»^۱

معامله فضولی

وقتی مالیه فضولی محقق می‌شود که فردی مال دیگری را بدون اذن صاحبش مورد معامله کرده باشد، به تصرف دیگران یا خودش در آورد. مثلاً یکی مالکیت دیگری را به شخص دیگری داده، بفروشد، ببخشد یا ...؛ هم چنین زنی را بدون اجازه کسی که اختیار ازدواج با وی داشته باشد، ازدواج در بیاورد. در چنین مواردی اگر کسی که مالک بوده یا اجازه ازدواج را داشته عمل خود را تنفیذ کند، معامله صحیح و در غیر این صورت باطل است.

علت طرح این بحث در اینجا موضوعی است که در شریان یک روستای محروم جریان دارد و مجوزهای مربوطه فارغ از ضوابط دینی صادر می‌شوند. ذیلاً موضوع در قالب نامه‌ای که به عامل مالکیت مردم از حق‌شان نوشته شد، بیان می‌گردد و امید است موجب بیداری گرد

مخاطب آقای ...

با سلام. شما که زبان پند دارید، و مدّعی حفظ عیسای جزء از قرآن کریم هستید، لازم است عملتان را به زیور تطبیق با قرآن آراسته و مخصوص کاهیتان، به عاقبت امر نظر داشته و حساب خود را پاک گردانید.

این جانب از نیت «خیر» شما نسبت به عملیات عمرانی و تکمیل و تکمیلی از مردم بینوا در روستای محروم بی‌خبر نیستم همان طور که از نتیجه «شر» کاهیان باخبرم. طبق موازین شرعی نیت شما درخور پاداش است اما عملتان که از همین نیت حاصل می‌شود، حیط و هباءً منثوراً است. و آینه‌ای است که جناب عالی را مصداق کاهیان اعلام به عمل نشان می‌دهد.

اینک از باب امر به معروف به عیب‌های کار خود و عواقب شرعی آن توجّه کنید:

۱ - تمام عملیات عمرانی شما تحت عنوان محرومیت‌زدایی مورت اشاره در اراضی روستای بالادست بوده و طبق موازین فقهی غضب است زیرا از تک تک صاحبان واقعی آن اراضی که مشاع هستند، اجازه نگرفته‌اید.

۲ - صحنه‌سازی نزد صاحب‌منصبان و حضور صوری آن‌ها جهت تنفیذ مقاصدشان ملاک صحت عمل نیست و به لحاظ این که حسن فاعل ندارد، باطل است. به عبارت دیگر صادرکنندگان مجوز عمران به شما و حامیان‌تان نمی‌دانند، اراضی را که به عمران تخصیص می‌دهید، حتی یک وجبش را تحت تملک ندارید و خوان لبریز از گرم شما بر سفره غصبی گسترده است! (عدم اطلاع از حکم و مسؤولیت شرعی نیز مؤثر است).

نکته: به این حکایت دقت فرمایید. روزی امام صادق (ع) از کوچهای می‌گذشتند. مرد پیشانی‌اش ایشان در حرکت بود. آن مرد به مغازه ختازی رسید و بدون این که صاحبش بفهمد، فرصت نان برداشت، رفت و آن‌ها را بین ۱۰ نفر از فقرا تقسیم کرد. امام (ع) به او رسید و علت این کارش را پرسید. گفت مگر قرآن نخوانده‌ای؟ امام (ع) گفتند، خوانده‌ام. گفت مگر در قرآن ذکر نشده است که هر گناه یک مجازات و هر ثواب ده پاداش دارد؟ امام (ع) فرمودند، بله همین است. گفت من یک گناه کرده‌ام و یک (ع) مجازات دارم و ده ثواب کرده‌ام و ۱۰۰ پاداش دارم! این یک گناه را از آن ۱۰۰ پاداش کم کنیم، ۹۹ پاداش برایم باقی می‌ماند. (کدام تجارت خرد؟ رضای خدا از این سودآورتر؟) و امام گفتند بنای کار تو بر غصب است و هیچ پاداشی ندارد.

مطلبی که به آن سارقان، مرد می‌داد تا سراب پندار را دریای ثواب ببیند، و «مسروقه» را «قربة الی الله» ببیند، به بر داشت یک آیه قرآن بود که هرگز نقطه انطباقی با عمل ناصالح او ندارد: «من جاء بالیسر فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و هم لا یظلمون»^۱ هر کس که نیکی بیاورد، ده برابر آن پاداش دارد و هر کس کار بدی بیاورد جز به مقدار آن کیفر نمی‌شود و ستم بر آن‌ها نمی‌رود.

قرآن ذاتاً برای هدایت مردم به راه راست آمده است. هر نقطه انحرافی ندارد اما این که برداشت‌ها از آن متفاوت است، بستگی به پیش‌فرض‌های مراعات‌شده به کلام الله دارد. بنا بر این، افراد سیه دل، با رویاندن و پرورش تخم گمراهی در مسیر غیث، زمینه برداشت مطابق میل خدا را در نهاد خود میرانده و زمینه‌ساز برداشت ناروا می‌شوند. آن‌ها می‌بخشند جز ضلالت از قرآن نصیب‌شان نمی‌شود و مال مردم را قربة الی الله؟! می‌بخشند اما کسانی که هیچ غل و عشی در باطن خود ندارند، برداشت عالمانه‌شان از اسلام می‌منطبق با منظور وحی است و افرادی که باطن خود را به رنگ ریا و تظاهر غصب و طمع و خودخواهی و طرد حق و ... آلوده‌اند، هرگز نمی‌توانند تفسیر حقیقی از کلام الله داشته باشند حتی اگر حافظ قرآن باشند. به عبارت دیگر ملاک قبولی عمل، محفوظات نیست، بلکه عمل مبتنی بر نیت مطابق فرمان خدا است.

۳ - سنت معصوم حجت است. در حکایت فوق امام (ع) بخشیدن مال غیر را فاقد اجر می‌دانند و این فرمان تا قیامت پا برجا است.

خدا را شاهد می‌گیرم که من با عملیات عمرانی شما واقفم اما از راه صحیح خودش و تنها راه آن تحصیل رضایت تک تک مالکان اراضی مقصود است. آری! بد نیست بدانید که هیچ مجوزی بر قامت نیت و عمل خیر شما جامه قبولی نزد خدا نمی‌پوشاند مگر رضایت مالکان ملک بالادست لذا از باب مزید اطلاع بیانات خود را به کلام خدا مستند می‌نمایم و می‌دانم که اهل وعظ منظور آیه را به خوبی درک می‌کنند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ»^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با یکدیگر مال یکدیگر را به باطل (غیر مشروع) نخورید مگر آنکه تجارتی با رضایت و توافق باشد. در این آیه، تنها معامله ناشی از رضایت مالک در اثر خرید و فروش به عرف و شریعت و حکم شرعی جایز است. اگر مالک مردم جامه صحت می‌پوشاند و مجوزهایی که با نص قرآن منطبق نیستند یقیناً باطلند و از آن جهت که شما زمینه‌ساز تملک مال مردم به غیر صاحبانش بدون رضایت آنان هستید، همه گناه ناشیه بر دوستان سنگینی می‌کند ضمن این که دیگران هم در اساس باطل و باطل با شما شریکند و اگر عینک پندار و خودخواهی و ریا از دیده خلوص برداشته شود، ثواب منظور، هباً منثوراً است؛ زیرا «مالک یوم الدین» گول نمی‌خورد و توجیه بردار نیست.

ضمناً اینجانب بر شکایت دیگر صحف تصرف در مال مردم که به رضایت آنان منوط است، واقفم اما عملیات عمرانی معسرین و روستای محروم به هیچ یک از آن‌ها منتهی نیست. لذا جهت بریء الذمه شدن، عمل به پیشنهادهای ذیل راهگشا است:

اولاً تصرف مشروع در اراضی ملک بالادست منوط به افراز است. ثانیاً جهت تصرفات معمول رضایت مالک اساس کار است. ثالثاً این‌ها مجوز اجازة حاکم شرع منجر به بریء الذمه شدن است اما می‌دانم که در شرایط موجود این معسرین محال است.

در ضمن بخشش مال مردم به مردم، تحت عنوان بی‌عرومیت‌زدایی معامله فضولی است و تنها در صورتی بی‌کیفر خواهد بود که همگی مالکان و کسب در عملیات عمرانی را صراحتاً تنفیذ کنند.

و السلام علی من اتبع الهدی و علی عباد الله الصالحین.

